

موضوع: امام حسین(ع)، خاطراتی از کربلا

تاریخ پخش: ۶۳/۰۷/۰۵

بسم الله الرحمن الرحيم

«السلام عليك يا ابا عبدالله و على الارواح التي حلت بفنائك. عليك منى سلام الله أبداً ما بقيت و بقى الليل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم، السلام على الحسين و على بنى الحسين و على اولاد الحسين و على اصحاب الحسين»

#### ۱- جایگاه ویژه امام حسین و زیارت آن حضرت

خدا خواسته است، تا نام حسین زنده باشد «فَادْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ» (بقره/۱۵۲) قرآن می فرماید: شما یاد من باشید، من هم یاد شما هستم. حسین یاد خدا کرد و خدا هم یاد حسین می کند. خدا چگونه یاد حسین می کند؟ در شب تاسوعا و عاشورا در بنی آدم ولوله به پا می کند. «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (انشراح/۴) آن ها خیمه های امام حسین(ع) را آتش زدند، کودک و بزرگ را کشتند، تانامی از امام(ع) نماند. بنی امیه می گفت: چرا در اذان می گوید «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» باید تلاش کنیم نام پیغمبر حذف شود. «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» (صف/۸) قرآن می گوید: می خواهند نور خدا را با فوت خاموش کنند! ولی مگر می شود نور خدا را با فوت خاموش کرد.

خداوند برای امام حسین(ع) در همه چیز سهم گذاشته است. می خواهی نماز بخوانی، بر هر خاکی می شود سجده کرد، اما بهتر از همه تربت کربلاست. وقتی می خواهی نماز بخوانی، همان وقت که با خدا رابطه پیدا می کنی، یاد حسین(ع) هم باشد. خاک کربلا جلویت بگذار. وقتی داری نماز می خوانی به خاک کربلا نگاه کن. حسین(ع)، با سلامتی و زنده بودن و انسانیت ما و اسلام رابطه برقرار کرده است. هر وقت تشنه شدی، تا آب خوردی بگو سلام بر حسین(ع).

سلام الله على الحسين(ع). دعا در حرم امام حسین(ع) و تحت قبه ای او مستجاب است. امام دهم خود امام است اما به یک نفر پول می دهد، می گوید: برو کنار قبر حسین(ع) و برای من دعا کن، می گوید: آقا خودت امام هستی، اما تمام امام ها مأمور هستند که حسین(ع) را زنده کنند. کتابی است که هزار سال پیش نوشته شده است. اخیراً آن را آیت الله مرعشی نجفی چاپ کرده است. این کتاب از هزار سال پیش است روایاتی از کتاب (فضل زیارة الحسين) می باشد. که پیغمبر فرموده است: بروید حسین(ع) را زیارت کنید، هنوز حسین به دنیا نیامده می گوید: بروید حسین(ع) را زیارت کنید. بعداً به دنیا می آید، بزرگ می شود، شهید می شود، بروید او را زیارت کنید. بعد از امیرالمؤمنین(ع) روایاتی نقل کرده است که می گوید: بروید حسین(ع) را زیارت کنید، فاطمه ی زهرا(س) می گوید: بروید حسین(ع) را زیارت کنید. امام حسن(ع) برادر بزرگ است، خود امام حسین(ع) شب عاشورا فرمود: حسن از من بهتر است، اما خود امام حسن می فرماید: بروید حسین(ع) را زیارت کنید. همینطور یکی یکی بر حسب ترتیب از امامان در این رابطه روایت نقل کرده است.

در جلد ۹۸ از کتاب بحار الانوار حدود ۱۰۰۰ حدیث در باره ی زیارت امام حسین(ع) و کیفیت زیارت امام حسین(ع)

است که هرگاه خسته شدید، دلتنگ شدید، هوسی کردید، یادی از کربلا کردید، روی پشت بام یا در حیاط خانه بروید و بگویید «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» با نوک انگشت هم اشاره کن، حدیث داریم با اشاره بگویند: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» تشنه می‌شوی، یاد حسین(ع) کن، شب جمعه به حسین(ع) سلام بده. شب نیمه‌ی شعبان خاص امام زمان (عج) است، زیارت امام حسین(ع) وارد است. شب عید قربان و شب عید فطر و اول و نیمه‌ی رجب، عاشورا و اربعین همه چنین هستند. چون کربلا خیلی خاطره دارد.

## ۲- خاطراتی از کربلا و کربلا بیان

من کمی خاطرات کربلا را امروز برایتان بگویم و دقت هم کنید. چند خاطره‌ی شنیدنی جالب از کربلا می‌گویم. در کربلا داریم که هم زن کشته می‌شود، هم پسر کشته می‌شود، هم همسر شوهر شهید، اسیر می‌شود. زن و شوهر و همسر، همه با هم، جناده یا نصاری، در جبهه‌ی ما الان گاهی پدر و پسر هستند اما دیگر همسرش اسیر نمی‌شود. کربلا چیزهایی دارد که هیچ چیز با کربلا قیاس نمی‌شود. در کربلا داریم کسی که خودش و پدرش و پدر بزرگش شهید شده‌اند. ما در جبهه‌هایمان پدر و پسر شهید داریم اما پدر شهید شود، پسر شهید شود و پسر پسرش هم شهید شود یعنی شهید در شهید در شهید.

جعفر در یاری اسلام در جنگ موته، شهید می‌شود. محمد پسر او در یاری امیرالمؤمنین(ع) در صفین شهید می‌شود، قاسم پسر او در یاری امام حسین(ع) شهید می‌شود. یعنی اصلاً خانواده، خانواده‌ی شهادت است. خیلی جالب است یعنی در تاریخ نظیر این را نداریم.

در کربلا شهیدی داریم که در غدیر هم شاهد بود و در کربلا شهید شد. یعنی در غدیر خم بود که پیغمبر فرمود: هر کس من پیغمبرش هستم، علی(ع)، امیر اوست. شهیدی که هم شهید باشد، هم شاهد صحنه‌ی غدیر خم باشد. این‌ها چیزهایی است که جای دیگر نیست. هفته‌ی گذشته گفتم، ما می‌گوییم جنوب، کربلای ایران. اما هر صفحه و حدیث و تکه‌ی تاریخی که می‌خوانیم، می‌بینیم که خیلی چیزها در کربلا هست که در جبهه‌ها نیست،

البته در جبهه‌های ما هم خیلی چیزها هست که اشاره خواهیم کرد. شهیدی که در لشکر یزید عامل نفوذی بود. جوانی است به نام عمار، غیر از آن صحابی معروف پیغمبر. ایشان به لشکر یزیدیان می‌رود. در کوفه منطقه‌ای است به نام نخيله، می‌رود که ابن زیاد را بکشد، بعد می‌بیند دور ابن زیاد شلوغ است و نمی‌شود او را ترور کرد، می‌خواهد دشمن امام حسین(ع)، ابن زیاد، فرمان دار کوفه را بکشد، می‌رود و در آن‌ها نفوذ می‌کند اما موفق نمی‌شود. می‌گوید: حالا که نتوانستم ابن زیاد را ترور کنم و دشمن امام حسین(ع) را بکشم، پس می‌روم کربلا و در یاری امام حسین(ع) شهید می‌شوم. شهید این گونه داریم. شهیدی که عامل نفوذی امام حسین(ع) می‌شود.

## ۳- خصوصیات برخی یاران امام حسین

شهید یک یا داریم، شهیدی است به نام مسلم عضدی که یک پا دارد، یک پایش را در یکی از جبهه‌ها می‌دهد. وقتی در کوفه می‌فهمد امام حسین(ع) یاری می‌خواهد، با آن یک پا، شب‌ها با ترس حرکت می‌کند و روزها مخفی می‌شود.

شبانۀ خود را به کربلا می‌رساند و در یاری امام حسین(ع) شهید می‌شود. امام حسین می‌گوید: «لَيْسَ عَلَيَّ الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَيَّ الْأَعْرَجُ حَرْجٌ» (نور/۶۱) اسلام نیز چنین می‌گوید. شخصی که لنگ است جنگ بر او واجب نیست. چه آدم‌هایی داریم که یک پایشان در بهشت است و یک پایشان در دنیا است. می‌گویند گام بزرگ بردار، گام از این بزرگ‌تر نمی‌شود که یک قدم آدم در بهشت باشد، یک قدم آدم در آخرت باشد و یک قدمش در دنیا باشد. چه قدم‌های بزرگی برمی‌دارند. ما در کربلا شهدای کوچک داریم، مثلاً شهید ده ساله داریم. امام حسن مجتبی(ع) یک پسر ده ساله دارد به نام عبدالله. وقتی می‌بیند عمویش اباعبدالله روی زمین افتاد می‌آید بالای سر او. ظالمی برای امام حسین(ع) شمشیر می‌کشد، این بچه‌ی ده ساله چیزی در دست ندارد، دستش را سیر می‌کند، دست این بچه‌ی ده ساله قطع می‌شود و به پوست آویزان می‌شود. یک شهید ده ساله داریم. شهید هفت ساله داریم. وقتی امام حسین(ع) را شهید کردند، یک بچه‌ی کوچک ۷ ساله بیرون خیمه‌هاج و واج ایستاده بود، چون بعد از کشتن امام حسین(ع) آمدند و خیمه‌ها را آتش زدند و او گنج شد. همینطور این طرف و آن طرف را نگاه می‌کرد، یک نفر رسید و تا دید این بچه‌ی هفت ساله از دودمان حسین(ع) است، چنان شمشیر بر سر او زد که او را به دو نیم کرد. شهید هفت ساله داریم.

دین خیلی گران به دست ما رسیده است. خدا آن‌هایی را که با مکتب ودین دشمنی دارند، نیامرزد. شب عاشورا را از ابوالفضل می‌گویند. با دستش اسلام را یاری کرد. انقلاب ما هم همینطور. برادرانی که این جا در صف اول نشسته‌اند همه برادرانی هستند که دستشان را در راه انقلاب داده‌اند. اگر می‌خواهید ببینید انقلاب ما چه داده است، بروید و از بنیاد شهید بپرسید. آدم‌هایی که چشمشان را برای انقلاب دادند. آدم‌هایی که برای انقلاب سوختند. بچه‌ی ۷ ساله برای انقلاب سوخت. یعنی اتاق را آتش زدند و بچه‌ی ۷ ساله را سوزاندند. شکنجه‌هایی که در راه این انقلاب کشیده شده است. عزیزی که دستشان را داده‌اند. دست راست داده‌اند. محصل است، ارتشی است، سپاهی است، کارگر یا بازاری است. انقلاب گران تمام شد، ما که دست داریم، باید مواظب باشیم.

آقای را گاهی می‌بردند تا برای مرده‌ای نماز بخواند، می‌پرسید: این مرده مرد است یا زن؟ اگر می‌گفتند مرد است، می‌گفت کفنش را باز کنید تا من نماز بخوانم. می‌گفتند: چه کار داری؟ می‌گفت: اگر بناست من نماز بخوانم، او که مرد است، کفن را باز کنید، کفن را باز می‌کرد و بعد به این آقایانی که برای تشییع جنازه آمده بودند می‌گفت، آقایان این مرده را ببینید، دیگر چشم‌هایش نمی‌بیند، شما که چشم‌هایتان می‌بیند خیانت نکنید. او را ببینید دیگر زبانش تکلم نمی‌کند، شما خلاف نگو. ببینید گوشش دیگر نمی‌شنود، شما گوشتان می‌شنود. همینطور حدود ده دقیقه در این صحنه، بالای سر این برادر مرحوم نصیحت می‌کرد و آن نصیحت اثرش از یک دهه سخنرانی بیشتر بود.

عزیزی که پای تلویزیون نشسته‌اید، جوانانی را ببینید که دستشان قطع شده است، شما که دست داری، با دستت خلاف نکن. از کم فروشی و خیانت و کار غلط و امضای ناحق گرفته، در چه محله‌ای ما شهید نداریم و چه فامیلی است که شهید نداده است؟ از یک سری فامیل‌های طاغوتی بگذریم، معمولاً در فامیل‌های مسلمان، کم پیدا می‌شود که شهید

نداده باشند، اما حساب کربلا چیز دیگری است.

#### ۴- ترکیب یاران امام حسین

از کربلا برایتان بگویم: در کربلا افرادی از اصحاب پیغمبر(ص) شهید شدند. صحابی به کسانی می‌گویند که زمان رسول الله را درک کرده‌اند و حرف‌های پیغمبر(ص) را شنیده‌اند. مسلم بن عوسجه صحابی بود و در کربلا شهید شد. جابر غفاری از اصحاب پیغمبر بود. در کربلا شهید شد. انس کاهلی هم از اصحاب پیغمبر بود در جنگ‌های خود پیغمبر اصحاب شهید می‌شدند، اما دیگر کوچولوها شهید نمی‌شدند. دیگر خیمه‌ی آن‌ها را آتش نمی‌زدند. اصحاب پیغمبر و حضرت علی(ع) در جنگ هایشان شهید می‌شدند اما کسی دیگر این‌ها را دعوت نکرده بود، در کربلا دعوت کردند.

بعضی از اصحاب اول برای حسین(ع) گریه کردند و بعد خودشان هم شهید شدند. در کربلا افرادی آمدند، امام حسین(ع) را دیدند و گریه کردند. حضرت فرمود: چرا گریه می‌کنید؟ گفتند: دلمان می‌سوزد که این مردم کوفه تو را دعوت کردند. اول برای غربت حسین(ع) اشک ریختند و بعد از چند لحظه خودشان هم شهید شدند. شهیدی که اول گریه می‌کند و بعد شهید می‌شود. شهیدی که صحابه‌ی پیغمبر بوده است. شهید شش ماهه، هفت ساله، ده ساله، شهیدی که دو نیم می‌شود. شهیدی که خودش و پدرش و جدش شهیدند. شهیدی که یک پا دارد و شهید می‌شود. چیزهایی در کربلا هست که آدم گیج می‌شود. زن و مرد و بچه شهید می‌شوند و همسر اسیر می‌شود.

در کربلا شهیدانی داریم که تا لحظه‌ای قبل بد بودند، اسم حر را همه بلد هستید. اسم دو نفر دیگر را برایتان بگویم. شخصی به نام سعد بود برادرش هم ابوالهطوف بود، سعد و ابوالهطوف و حر سه نفره چند لحظه قبل از شهادت توبه کردند، یعنی شهدایی که تا چند لحظه قبل جهنمی بودند.

از کربلا برایتان بگویم. شهیدی که با حيله به کربلا آمد، یک پدر و پسر بودند. مسعود و پدرش عبدالرحمان (مسعود بن عبدالرحمان) این پدر و پسر خواستند از کوفه به یاری امام حسین(ع) بیایند، آمدند بیرون و دیدند جاده‌ها بسته است و احدی را جز ارتش یزید نمی‌گذارند از کوفه خارج شوند. این‌ها آمدند به کمک امام حسین(ع) بروند، دیدند راه بسته است، در لشکر یزید رفتند و گفتند می‌خواهیم به یزید کمک کنیم. اسمشان را نوشتند و با لشکر یزید حرکت کردند و ۱۶ فرسخ از کوفه به کربلا آمد، وقتی آمد کربلا، گفتند: ما می‌خواهیم برویم امام حسین(ع) را بکشیم، تا به صف اول رسیدند، یک مرتبه پدر و پسر دویدند به طرف لشکر امام حسین(ع). حسین جان ما با تو هستیم، راه نبوده است، با لشکر یزید آمدیم. چیزهایی در کربلا هست که جای دیگر نیست، هر چقدر برای کربلا ایثار شود، جا دارد.

#### ۵- همراهی با عزاداری کویر

کربلا عجیب است. شهری است چهار فرسخی کربلا به نام تویریج. توفیقی بود و من چند عاشورا را در کربلا بودم. در کربلا زود عزاداری می‌کنند و به استقبال این هیئت می‌روند که از ۴ فرسخی می‌آید. علما، روحانیون، طلبه‌ها، همه‌ی مردم کربلا به استقبال این هیئت می‌روند. من تعجب می‌کردم این چه هیئتی است که همه عزاداری می‌کنند و عزاداری تعطیل می‌شود و بعد به استقبال این هیئت می‌روند، این هیئت چه امتیازی دارد؟ حتی علمای زیادی را دیدم که پا برهنه

می‌شوند و عمامه‌ی خود را برمی‌دارند و با پیراهن مشکی در سر خود می‌زنند. خدا شهید محراب، آیت الله مدنی را رحمت کند دیدم در این هیئت پا برهنه در سرش می‌زند. بدون لباس و عمامه و کفش، پا برهنه شده بود و حسین حسین می‌کرد. به آقای مدنی گفتم: آیت الله مدنی چه حسابی است که همه‌ی علما در این هیئت سینه می‌زنند، این هیئت چه خاصیتی دارد؟

گفتند سید بحرالعلوم، از علما و مراجع تقلید بزرگ، جد آیت الله بروجردی، ایشان از نجف می‌آید، چون عاشورا حوزه‌ی علمیه‌ی نجف تعطیل است، می‌آید کربلا و کنار جاده می‌ایستد، این هیئت توپریج را می‌بیند، هیئتی که از چهار فرسخی می‌آید، دیدید که عده‌ای که عزاداری می‌کنند، عده‌ای هم کنار خیابان تماشا می‌کنند. تماشا برای چیست، خب شما هم بروید عزاداری کنید. ما تماشاچی نداریم. آیت الله سید بحرالعلوم، کنار کوچه‌های کربلا ایستاده است این هیئت می‌آید، می‌ایستد و این عالم و مرجع تقلید بزرگوار تماشا می‌کند، یک مرتبه عمامه و عصایش را به کناری می‌اندازد و قبایش را در می‌آورد و داخل جمعیت می‌شود و حسین حسین می‌کند. طلبه‌ها می‌بینند آخر این پیرمرد الآن زیر دست و پا صدمه می‌بینند، این سینه زدن رسم آیت الله نیست، چرا او اینطور سینه می‌زند؟ رفتند او را بگیرند، گفت: بروید کنار و به من کاری نداشته باشید. گفتند: آقا این‌ها همه جوان هستند، عزاداری می‌کنند، تو پیرمرد هستی. آقا اجازه بده عمامه و عصا بیاوریم، گفت: بروید و حرف نزنید. مرجع تقلید عمامه و عصا و قبایش را کنار می‌گذارد و بر سرش می‌زند. بعد این‌ها دنبال آقا می‌روند و بعد از عزاداری او را کنار می‌کشند و می‌آورند و می‌بینند که آقا در آستانه‌ی غش کردن است. دیگر نفسی برای این آقا نمانده است، می‌گویند: آقا آخر چه شد؟

می‌گفت: کنار جاده ایستاده بودم و این هیئت را تماشا می‌کردم، با چشم خودم حضرت مهدی (عج) را دیدم که در همین هیئت دارد حسین حسین می‌گوید، من تحمل نکردم که امام زمان (عج) در این عزاداری باشد و من کنار خیابان تماشاچی باشم و چون اما زمان (عج) در این هیئت حضور داشته است، همه‌ی افراد سعی می‌کنند در این هیئت شرکت کنند. برای حسین (ع) و کربلا هر چه شود کم است، چون هر چه قال الصادق و قال الباقر داشته باشیم از صدقه‌ی خون امام حسین (ع) است و اما عزیز به حق فرمود: که اسلام ما از ذکر مصائب و این عزاداری هاست.

#### ۶- ترکیب یاران حسینی

از کربلا و خصوصیاتش برایتان بگویم، در کربلا ترکیب، چه ترکیبی بود، غلام سیاه است، شخصی است به نام جون. یک غلام سیاه نزد ابودر بود، بعد هم نزد امام حسین (ع) آمد، از مکه هم با امام حرکت کرد. روز عاشورا هر چه امام حسین (ع) گفت: تو غلام هستی، ما تو را بخشیدیم، تو آزاد هستی، برو، گفت: آقا اگر من غلام هستم، لیاقت ندارم خونم برای اسلام ریخته شود. التماس کرد تا امام حسین (ع) اجازه داد.

عزیزی بود ترک بود، با زبان ترکی آمد و اجازه گرفت که حسین جان من ترک هستم و می‌خواهم شهید شوم، التماس کرد، عزیزی فارس بود، عزیزی حبشی بود، ترکیبی از انسان‌ها بود. ابروی بعضی از آدم‌های پیر روی چشمشان می‌افتد.

دو سه پیرمرد در کربلا داشتیم که وقتی خواستند به جبهه بروند، دستمال برداشتند و ابرویشان را بالا آوردند و به پیشانی بستند که جلوی دیدشان را نگیرد، در این حد از پیری بودند و امام حسین(ع) وضعشان را که می‌دید، گریه می‌کرد.

#### ۷- قاسم بن الحسن

در کربلا عاشق شهادت بودند. مثلاً از قاسم شنیده‌اید. آقازاده‌ی سیزده، چهارده ساله، پسر امام حسن(ع) بود. آمد گفت: عمو جان می‌خواهم به جبهه بروم، به او اجازه نداد. امام حسین(ع) و حضرت قاسم مدتی یکدیگر را بغل کردند و گریه کردند، گفت: اجازه می‌خواهم، گفت: نه. هر چه خواست اجازه بگیرد اجازه نداد. بعد شروع کرد و دست امام حسین(ع) را بوسید، گفت: اجازه بده. ! امام حسین فرمود: نه. حضرت قاسم افتاد و پای امام حسین(ع) را بوسید، پایش را که بوسید، امام حسین(ع) فرمود: برو! یعنی شهیدی که در آغوش عمو اجازه می‌خواهد، می‌گوید: نه! دست امام را می‌بوسد، می‌گوید: نه! بالاخره با بوسیدن پا اجازه می‌گیرد، این عشق است. حساب عشق جداست. مسئله‌ی تیر خوردن کسی نیست، مسئله‌ی عشق است. تازه به عمویش می‌گوید: مرگ از عسل شیرین‌تر است. فکر کنیم بینیم این یعنی چه؟ یعنی اگر بنا باشد، سیستم حکومت یزیدی باشد، مرگ از عسل شیرین‌تر است. آن وقت چقدر باید امام حسن(ع) والا باشد، چون حضرت قاسم پسر امام حسن مجتبی(ع) است، چقدر باید قوی باشد. پدر باید چه کسی باشد؟ آن وقت وقتی او را آزمایش می‌کند، می‌گوید: مرگ را دوست داری؟ می‌گوید: مرگ و شهادت را از عسل بیش‌تر دوست دارم. آخر ظهر عاشورا که کسی دروغ نمی‌گوید. پسر امام حسن(ع) که دروغ نمی‌گوید. یعنی چه، این که شهادت از عسل شیرین‌تر است و در میان ما آدم‌هایی هستند که هنوز از سیلی خوردن می‌ترسند.

#### ۸- تبلور عشق به دین و امام

ما به انقلاب خیلی بدهکار هستیم. ببینید چقدر سرمایه گذاشته‌اید؟ آن وقت به کسی می‌گوییم آقا حضرت قاسم از چه چیزی گذشت؟ از جان و بچه، از همه چیز گذاشتند. حالا چیزی کمبود است یا ضعف است یا نیست. نارسایی است، کم رسایی است، بد رسایی است، بعضی وقت‌ها بد می‌شود. بعضی وقت‌ها بد از آب در می‌آید. بعضی وقت‌ها دستی در میان است که این کار را خراب کند. بعضی وقت‌ها هم هیچ دستی و می‌خواهند خوب از کار درآید، ولی بد در می‌آید. مثل آشپزی که می‌رود خوب بیزد، بد در می‌آید، نیست! حالا به خاطر انقلاب بگذر، می‌گوید: نه! نمی‌گذرم.

آخر آن‌ها که بودند و ما که هستیم. این که می‌گویند: بروید روضه، معنایش این است، روضه یعنی آیین. می‌گویند به روضه برو، یعنی برو جلوی آیین. آدم وقتی دید یک پسر سیزده ساله اینطور جزع می‌کند، که برود شهید شود و ما در میان بسیجی‌هایمان داشتیم که می‌گفتند: برو و از مادرت اجازه بگیر، آمد و مادرش اجازه نداد، هر چه التماس کرد، اجازه نداد، وقتی مادرش خواب بود، رفت و انگشت مادرش را جوهری کرد و پای نامه زد و نامه را برد و گفت: مادرم اجازه داده است و این هم اثر انگشتش است. بچه‌های عاشق شهادت زیاد داریم. البته نمی‌خواهم بگویم این کار از نظر فقهی درست است ولی بالاتر از فقه عشق است. گاهی وقت‌ها چیزی از نظر فقهی درست در نمی‌آید، اما طرف چنان

عاشق می‌شود.

ما در کربلا زن شهید داریم. زن و شوهر به کربلا آمدند، شوهر به جبهه رفت و زن هم همینطور. هر چه حضرت زینب گفت: خانم، تو برگرد، وظیفه‌ی تو جهاد نیست. شوهرش گفت: برگرد، گفت نه. تو که شهید می‌شوی، من هم باید شهید شوم. آخر به امام حسین(ع) متوسل شدند. گفت: حسین جان زن من هم به جبهه می‌آید. امام حسین(ع) گفت: خانم تو برگرد. گفت: چون شما می‌گویید برگرد، برمی‌گردم. این ولایت فقیه است. معنای ولایت این است. ولایت امام، بالاتر از فقیه، فقیه نایب امام است. تو می‌گویی برگرد برمی‌گردم، چون گاهی وقت‌ها در اثنای داغی به آدم ایست می‌دهند و آدم اطاعت می‌کند و می‌ایستد.

#### ۹- عشق به نماز

قرآن را می‌خوانم. قرآن می‌گوید: گاهی در وسط جنگ و جبهه‌ها می‌گوییم ایست «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» (نساء/۷۷) به رزمندگان می‌گوییم ایست و نماز بخوانید، همه می‌ایستند. عزاداران ما باید به این جا برسند، ظهر عاشورا در شور حسین حسین یک مرتبه می‌گویند الله اکبر... فوراً هر کجا هستند بگویند ایست و «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» نگویند آقاده‌ی ما از حرکت باز می‌ایستد. مگر تنور است که ما داغش کنیم. امام حسین(ع) ظهر عاشورا نماز خواند و بعضی وقتی امام نماز می‌خواند، سیر او شدند. بدنشان سوراخ سوراخ شدند، ولی ایستادند و امام حسین(ع) ظهر عاشورا نماز خواند و جالب این است که شب عاشورا امام حسین(ع) به لشکر دشمن خبر داد و فرمود: «أَتَى كُنْتُ قَدْ أَحَبُّ الصَّلَاةَ لَهُ» (ارشاد مفید/ج ۲/ص ۸۹) من نماز را دوست دارم. به این جمله دقت کنید، زمانی نماز می‌خوانیم و زمانی نماز را دوست داریم. ما نماز را می‌خوانیم، نماز را که دوست نداریم و لذا گاهی وقت‌ها می‌گوییم: حسن جان، فاطمه خانم برو نماز را بخوان، راحت شوی، یعنی گیر افتاده‌ایم، برویم بخوانیم که راحت شویم. ما نماز را چون واجب است، می‌خوانیم و لذا گاهی وقت‌ها می‌گوییم سفر چیز خوبی است، نمازش شکسته است. یا می‌گوییم در مسافرت نماز دو رکعت است. به صرف ماست اگر آقایی پیدا شود که بر فرض بگوید نماز صبح را بخشیدم، می‌گوییم قربان تو آقا بشوم و لذا مساجدی شلوغ می‌شود که پیش نمازش، نمازش را تند تند می‌خواند. هر پیش نمازی نمازش را تند بخواند، می‌گوییم او آقای خوبی است. نماز را بخوان تا راحت شوی، ما نماز را دوست نداریم ولی امام حسین(ع) روز عاشورا فرمود: «أَتَى كُنْتُ قَدْ أَحَبُّ الصَّلَاةَ لَهُ» من نماز را دوست دارم. عزاداران حسین(ع) باید با نماز باشید. باید با انقلاب باشید. باید با فرزند عزیز حسین(ع)، رهبر انقلاب باشید.

#### ۱۰- جنگ روانی با اشک و گریه

چند جمله‌ای از ابوالفضل بگویم، البته بیننده‌هایی که این شب جمعه بحث را گوش می‌دهند توقع سخنرانی از من نداشته باشند. شب عاشورا شب اشک و گریه است و گریه جنگ عاطفی است. همانطور که ما با اسلحه جنگ نظامی داریم، جنگ عاطفی هم داریم. اشک، جنگ عاطفی علیه دشمنان است. کسی که اشک ندارد کمبود عاطفه دارد. امام در یکی از مناجات‌هایش می‌گوید: خدایا غصه می‌خورم که چرا اشک ندارم. با این که امام زین العابدین بیشترین اشک‌ها را

داشت. اگر زمانی عزاداری می‌کنند و شما خیره خیره نگاه می‌کنی و هیچ تکان نمی‌خوری، حواست را جمع کن، لقمه‌هایی که می‌خوری از کجاست، چون لقمه‌ی حرام قساوت قلب می‌آورد. مگر می‌شود انسان شب عاشورا و روز تاسوعا هیچانی نباشد. شب اشک است. امام کاظم از اول محرم نمی‌خندید. امامان ما می‌گفتند: کسی هست که مرثیه بخواند و صدایش می‌زدند که مرثیه بخواند. یکی دو سال پیش رهبر عزیز انقلاب ما که قم تشریف داشتند، به آن برادر ما آقای کوثری گفتند که بیا. امام می‌گوید: من می‌خواهم گریه کنم. می‌گفت: روزه می‌خواندم و امام با صدای بلند گریه می‌کرد. خجالت بکشید. ما خیال می‌کنیم حالا که ماشین ما بنز است یا نمی‌دانم فوق لیسانس یا آیت الله هستیم، نباید زار زار گریه کنیم و لذا گریه‌هایی می‌کنیم، گریه‌های تشریفاتی، چرا اینطوری گریه می‌کنیم. حسین(ع) راکشتند، شب عاشورا آب جیره بندی شد. تازه بعضی از جیره بندی خود استفاده نکردند. سه نفر از جیره‌ی آب خود استفاده نکردند، یکی امام حسین(ع) بود. یکی ابوالفضل(ع) بود و یکی حضرت زینب(ع)، این‌ها از جیره‌ی آبشان استفاده نکردند. برای آب رسانی چه مشکلاتی به وجود آمد تا آب رسانی کردند. زمانی امام حسین(ع)، ابوالفضل را خواست و فرمود: برو و آب بیاور. حضرت ابوالفضل(ع) فرمود: من جنگ را با این‌ها شروع می‌کنم و سر این‌ها را گرم می‌کنم ولو کشته شوم، شما آب را برسانید.

یکی از برادران می‌گفت در مدینه، زنان ایرانی می‌خواستند قبر پیغمبر را ببوسند، متأسفانه یک گروه از تسنن هستند به نام وهابی‌ها. این گروه عقاید کجی دارند. هیچ دلیلی هم ندارند. مثلاً می‌روی قبر پیغمبر را ببوسی، می‌گویند: «هذا حدید» این آهن است، فایده ندارد. من هم زمانی چیزی به یکی از این‌ها گفتم که گیج شد. در سرش نزد اما یک آیه خواندم که این آیه گیجش کرد. گفتم قبر پیغمبر آهن است ولی آهن در جوار پیغمبر اثر دارد. مگر تو سنی وهابی به قرآن عقیده نداری؟ قرآن می‌گوید: پیراهن یوسف پنبه بود وقتی روی چشم پدر گذاشتند، چشم او شفا یافت. پنبه وقتی در جوار یوسف بود، شفا داد. آهن است، ولی وقتی آهن در جوار پیغمبر باشد، مثل نخی است که در پیراهن یوسف به کار رود.

گفتم: آقا چه می‌گویی؟ این احترام است، گفت: پیغمبر از دنیا رفت. گفتم: من کاری به بدن پیغمبر ندارم. مقام پیغمبر برای من مهم است. بوسیدن ضریح احترام به مقام رسالت است. تو چه می‌گویی؟ خوب کار نداریم، این حکومت وهابی است و آخوندهای کذایی. یک مشت زن ایرانی می‌خواستند ضریح را ببوسند، خیلی علاقه داشتند، از آن طرف این وهابی‌ها می‌گفتند: ضریح را نبوسید. خود سنی‌ها هم از این وهابی‌ها ناراحت بودند. دو سه تا زن ایرانی گفتند ما کناری جیغ می‌زنیم و بلوایی به پا می‌کنیم. این شرطه‌ها که دور قبر پیغمبر هستند می‌آیند ما را ساکت کنند، شما بروید و ضریح را ببوسید و این‌ها جیغ زدند. سنی‌هایی که مسئول قبر پیغمبر بودند آمدند که ببینند چه خبر است؟ آن وقت ایرانی‌ها رفتند و قبر پیغمبر را بوسیدند. باید چطور اظهار علاقه کرد؟



## ۱۱- یزیدیان و چشم‌پوشی از کمالات اهل بیت

وقتی ابوالفضل(ع) به امر امام حسین(ع) آمد آب ببرد، دید دور آب را گرفته‌اند، آن وقت جالب این است که بعضی از این‌هایی که به امام حسین(ع) سخت‌گیری کردند، خودشان سر سفره‌ی این اهل بیت بودند. ابن زیاد زمانی زندان بود، امام حسین(ع) واسطه شد که او را از زندان آزاد کنند. یعنی ابن زیاد آزاد شده‌ی امام حسین(ع) بود. پدر حسین(ع) به پدر یزید، در جبهه آب داد. چون مسلمانان یعنی طرفداران علی(ع) در جنگ صفین جلوی آب را گرفتند، گفتند آب به معاویه نمی‌دهیم. حضرت علی(ع) فرمود: آب را باز کنید. یعنی پدر حسین(ع) به پدر یزید آب داد. خود امام حسین(ع) ابن زیاد را از زندان آزاد کرده بود.

در یکی از جبهه‌ها مردی کشته می‌شود، زنی که از بستگان این مرد است، خواهر یا همسرش، یادم نیست، این زن اسیر می‌شود، مرد کافر را می‌کشند و زن را اسیر می‌کنند. زن را به یکی از اصحاب می‌سپزند و می‌گویند او را نزد پیغمبر ببر و بین تکلیفش چیست؟ این مرد وقتی می‌خواست آن زن را ببرد از کنار جنازه‌ی شوهرش برد. مرد صحابی او را از سمتی برد که بدن شوهر کافرش را ببیند، تا زن کافر بدن شوهرش را دید، جیغ زد. پیغمبر وقتی مطلع شد، گفت: مگر تو رحم نداشتی. گیرم مرد کافر باشد، گیرم زن کافر باشد. اگر ما کافری را که آمده ما را بکشد، کشتیم، چرا دل زنش را سوزاندی؟ ما مرد کافر را می‌کشیم اما دل زن کافره را نمی‌سوزانیم، آن وقت عصر عاشورا وقتی خواستند حضرت زینب(س) را از کربلا عبور بدهند، دستور دادند زینب کبری و بچه‌های امام حسین(ع) را از راهی ببرند که بدن مقدس امام حسین(ع) را ببینند. یعنی پیغمبر حاضر نبود، زن کافر کشته‌ی کافر ببیند اما امتش حاضر شدند زینب کبری(س) بدن امام حسین(ع) را ببیند.

امام حسین(ع) پیروز شد. ما دو پیروزی داریم، یک پیروزی حق، این پیروزی حق خیلی مهم است، چون اگر امام حسین(ع) در جبهه‌ی رزمی پیروز می‌شد، پیدا نبود حق پیروز است. خود حضرت علی امیرالمؤمنین(ع) در جنگ جمل پیروز شد اما آیا مردم فهمیدند حق با کیست؟ پیروزی نظامی نشان نمی‌دهد حق با کیست، اما خون نشان می‌دهد که حق با کیست؟ اگر بهشتی و یارانش با بنی صدر و منافقین، جنگ مسلحانه می‌کردند و یکی یکی آن‌ها را از پا در می‌آوردند، معلوم نبود حق با بهشتی است یا حق با بنی صدر. ممکن است در جنگ نظامی آدم پیروز شود اما نمی‌فهمیم حق با کیست، می‌گوییم خوب زورشان بیشتر بود، اما خون نشان می‌دهد حق با کیست. در کربلا حق با کیست، در کربلا حق پیروز شد، گرچه لشکر به حسب ظاهر شکست بخورد.

## ۱۲- ابوالفضل کربلا

اما شب تاسوعا، شب تاسوعا از ابوالفضل می‌گویند حال چرا از ابوالفضل می‌گویند، نمی‌دانم چرا؟ ابوالفضل القابی دارد ۱- قمر بنی هاشم، قمر یعنی ماه منتهی فرق قمر بنی هاشم با ماهی که در آسمان است این است که ماهی که در آسمان است، فقط از خورشید کسب نور می‌کند، قمر بنی هاشم، هم از علی بن ابیطالب(ع) کسب نور کرد، هم از امام حسن مجتبی(ع) کسب نور کرد و هم از امام حسین(ع). ابوالفضل(ع) قمری بود غیر از ماه در آسمان. او از سه خورشید کسب

نور کرد، یکی از صفاتش سقا بود. آن وقت اسب ابوالفضل کار آمبولانس را می‌کرد، یعنی یکی از کارهایی که ابوالفضل(ع) می‌کرد، کاری بود که راننده‌های آمبولانس در جبهه می‌کنند. یعنی یکی از مسئولیت‌های ابوالفضل در روز عاشورا این بود که مجروحین را به خیمه‌ها می‌رساند. یکی از کارهای مهم ابوالفضل(ع) حفاظت و پاسداری بود. کارهایی که عزیزان ما لب مرزها می‌کردند. ای ژاندارمری، کمیته، ارتش، سپاه، کسانی که جاده‌ها و مرزها را پاسداری می‌کنید، خوشا به حالتان، شغلتنان شغل ابوالفضل(ع) است. ابوالفضل(ع) شب عاشورا مرز خیمه‌ها را حفظ می‌کرد و لذا شب عاشورا این‌هایی که باید بخوابند، خوابیدند، چون مرزبان خوبی داشتند. اگر چهل میلیون جمعیت ایران می‌خوابند به خاطر این است که شما عزیزان جاده‌ها و مرزها را حفظ می‌کنید، دستتان درد نکند، اجرتان هم با ابوالفضل(ع). حفاظت از خیمه‌ها، رساندن مجروحین، جالب این است که ابوالفضل(ع) شبی هم که حفاظت می‌کرد، ذکر می‌گفت و دعا می‌خواند، چون حیف است وقتی کشیک است، باید قدم بزند و پاسداری کند، خوب پاسبان شهربانی است، ژاندارم است در جاده، حالا که بناست در شب کشیک باشد و قدم بزند، چرا لیش بی کار باشد. کفش امیرالمؤمنین(ع) پاره شده بود و داشت می‌دوخت و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌گفت. گفتند علی جان چه می‌کنی؟ گفت: با دستم کفش‌هایم را وصله می‌کنم اما چرا زبانم بی کار باشد. ابوالفضل(ع) شب عاشورا یاد خدا بود و ذکر خدا هم داشت، چون ابوالفضل(ع)، پسر آن علی(ع) است که در جبهه هم پاسداری می‌کرد و هم یاد خدا بود.

قمر بنی هاشم، دو دستش را داد و ابوالفضل العباس در جلسه‌ی ما ده، پانزده نفر بی دست هستند و صف اول نشسته اند به هر یکی از عزیزان که می‌گوییم دست ندارید، می‌گویند: ما یک دست خود را دادیم، ابوالفضل(ع) دو دستش را داد. اگر ما یک دست نداریم، چشم داریم، ابوالفضل چشمش را هم داد، اوسرش را هم داد. ما هر چه فداکاری کنیم به کربلا نمی‌رسد. شب تاسوعاست و بحث‌های درس‌هایی از قرآن ما تبدیل به عاشورا شد و خوب هم تبدیل شد. اصلاً آدم نمی‌داند شب تاسوعا و شب عاشورا چه بگوید. الان بنده که چندسال است در تلویزیون حدیث خوانده‌ام، خوب خیلی از این حدیث‌ها را من زمان شاه هم بلد بودم، این حدیثی که می‌خوانم صدقه سر خون انقلاب است. همین طور که حدیث‌های من به خاطر خون و این انقلاب است، اگر دست شما قطع نمی‌شد، نمی‌توانستم در این تلویزیون حدیث بخوانم، کما این که اگر دست ابوالفضل(ع) در کربلا قطع نمی‌شد اصلاً ما اسلامی نداشتیم، بد نیست عزاداری کنیم. شما هر شب تاسوعا و عاشورا عاشقانه عزاداری کنید. پست و ریاست و لیسانس و آیت‌اللهی را کنار بگذار و هر چه هست دور بریز. مثل جد آیت‌الله بروجردی، سید بحر العلوم، مثل خود امام زمان عاشقانه عزاداری کنیم.

«السلام علیک یا ابوالفضل العباس، یا باب الحوائج و رحمة الله و برکاته»

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»